

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

سید هاشم سدید
۱۹ فبروری ۲۰۱۴

بخش هفتم

چرا برخی از سؤال‌ها را اندیشمندان دینی جواب نمی‌گویند؟

در بخش‌های پیشین بیشتر بر سر آن تأکید شد که مهم‌ترین علل دوری جستن از ادیان در خود ادیان، در تناقضات و در افسانه‌ها و سخنان اسطوره‌مانند و دور از عقل آن‌ها نهفته است.

اگر منشای فهم و دانش انسان را مدرکات و محسوسات وی بدانیم، که غیر از این چیز دیگری هم نیست، ادیان در مجموع حرفی نمی‌زنند و سندی ارائه نمی‌کنند که آن حرف یا آن سند قابل ادراک و یا محسوس و قابل فهم و قابل اثبات باشد.

قابل فهم نیستند، زیرا خدای دین، من باب مثال، در ادیان خدائی حسود و غیور معرفی می‌شود. خدائی که با معبودان دیگر، با آن که خود با ذکر این عبارت دو جزئی "لا اله الا الله" که نمایانگر توحید می‌باشد و هر گونه خدائی را از هر گونه خدائی خیالی سلب و نفی می‌کند و الوهیت را مخصوص خودش می‌خواند، حسادت می‌ورزد و اگر بنده ای چنین خدائی، خدای دیگری را بپرستد، سبب حسادت و قهر و غیرت وی می‌شود، چنان که او را دائماً و میلیاردها بار در آتش دوزخ می‌سوزاند و نابود می‌کند و دوباره زنده و علاج می‌کند و باز می‌سوزاند و... زقوم و "ماء حمیم" می‌خوراند و مار و کژدم و... با آن که راه راست و کج را خودش پیش پای انسان می‌گذارد: "خداوند هر کسی را بخواهد به راست هدایت می‌کند" (نور، آیت ۴۶). و "... و هر کسی را که خداوند در بیراهی گذارده باشد، برای او هرگز بیرون شدى نخواهد بود" (نساء، آیت ۱۴۳).

این نکته بر اساس نوشته الف. ب.، صفحه ۴۲۷ کتاب "و انسان..."، در تورات نیز آمده است: "... زیرا خدا به موسی گفت: رحم خواهم فرمود به هر که بخواهم رحم کنم و رأفت خواهم نمود، به هر که بخواهم رأفت کنم."

و در جای دیگر، در همین صفحه و همین کتاب این جمله عجیب و دور از باور را می‌خوانیم که خدا به فرعون می‌گوید: "برای همین تو را برانگیختم تا قوت خود را در تو ظاهر کنم، تا نام من در جهان ندا شود."

آیا خواندین این چنین جملات در کتاب‌های دینی دینداران و علمای دینی ما را گاهی به تعمق بیشتر در دین و انمی دارد؟
الف. ب. در صفحه ۵۷۶ کتاب "و خدا انسان را آفرید" نوشته می‌کند: "ابن عباس می‌نویسد که روزی مردی به دیدن یکی از زنان محمد رفت. محمد او را از این کار سرزنش کرد و گفت که دیگر نباید چنین کاری از او سر بزنند. مرد گفت که این زن دختر عموی اوست. محمد گفت آن را می‌دانم ولی بعد از الله کسی از من غیور تر و حسود تر نیست. مرد غرغر کنان از خانه زن محمد دور شد و..."

در باب حسادت و غیرت خدا، علاوه بر سخن پیامبر اسلام، در صفحه ۲۰۵ کتاب "و انسان..." الف. ب. چنین آمده است: "تو نباید بتی و یا شبیهی از آنچه در آسمان ها و یا روی زمین و یا در آب ها در زیر زمین وجود دارد بتراشی و نباید در برابر آن ها تعظیم و آن ها را پرستش کنی و نباید خدمت آن ها کنی زیرا من خدای تو، خدای حسود هستم." (در بعضی نوشته ها به جای کلمه حسود لفظ "غیور" به کار رفته است، یا این که حسود را داخل قوسین در کنار کلمه غیور نوشته کرده اند).

دوستان ما می دانند که حسادت بیماری است بسیار خطرناک و نشانه این بیماری آن است که کسی چیزی داشته باشد، مثلاً زیبایی، ثروت، سواد، دانش، علم، موثر، خانه، باغ، زمین، شهرت، منصب، مقام، محبوبیت و... و شخص دیگری از داشتن آن (آن ها) محروم باشد و از این ناحیه که چرا او دارد و من ندارم، به اندازه ای رنج ببرد که اگر جلو این بیماری گرفته نشود، به عذاب شدید دچار می شود و بالاخره کارش به دیوانگی و دیوانه خانه می کشد.

آقای دکتر انوری در فرهنگ بزرگ سخن، در باب حسادت نوشته می کند: "حسادت حالتی و ویژگی است در بعضی از افراد که سبب می شود شخص از موفقیت یا خوشبختی دیگران ناراحت شود... ناراحت شدن از موفقیت و موقعیت خوب کسی و بد خواستن برای او..."

آقای رولف هوبلمی، پروفیسور روانشناسی در این باب می گوید: "حسادت وقتی به وجود می آید که شخص احساس کند آنچه دارد، کمتر از آن چیزی است که باید داشته باشد."

نسبت دادن چنین ویژگی را برای خدائی که گفته می شود او بزرگتر و برتر از همه است، چگونه می توان، با کدام سنجش و با کدام استدلال، پذیرفت. فراموش نکنیم که دست یابی به هر حکمی تازه ای از راه احکام قبلی صورت می گیرد. و حکم حسود نبودن خدا را می توانیم از حکم اولی، یعنی از بزرگتر از همه بودن خدا، یا از اعتقاد به وحدانیت وی که مسلمانان همواره بدان تأکید می ورزند، استنتاج کرد.

معنی چنین سخنی، حسود بودن خدا، این است که یا خدا از موهبتی خودباوری و آنچه ما انسان ها بدان "اعتماد به نفس" می گوئیم بی نصیب است؛ یا از روی داد های نامطلوب، مثل از دست دادن موقعیت یا برتری خویش در برابر موجودات دیگر - که همه مخلوق خود وی است - نگران است و احساس ترس و ناامنی می کند. در حالی که در جمله اسماء و صفاتی که خدا برای خویش بیان می کند، و اهل دین هم آن را نه تنها قبول دارند، که دیگران را هم به پذیرش آن مکلف می دانند، هیچگاه نشانی از حسود یا غیور بودن خدا وجود ندارد.

اگر خدای ادیان توحیدی سامی، مانند "اگنی" و "اندیرا" و "سوریا"، خدایان اساطیری هندو، که هم شأن یا تقریباً هم شأن هم هستند و یکی بر زمین و دومی بر جو و سومی بر آسمان حاکم است، می بودند و به دلیل رقابت می توانست میان آن ها حسادت به وجود بیاید، می توانستیم از حسود بودن خدا صحبت به میان بیاوریم؛ اما در ادیان سامی تنها یک خدا وجود دارد. این خدای یگانه و غالب باید با کی حسادت کند؟! و از کی بترسد!؟

ترس، و مترادفات ضعیف و قوی آن، مانند نگرانی و اضطراب و هراس و بیم و خوف و وحشت، تقریباً همیشه، ناشی از بیماری های روانی، کمبود های ارثی در بدن و در روان و امثالهم می باشد و از درون شخص و برای این که چیزی را از دست ندهد منشأ می گیرد.

حال با این تعریف ها و با تعریف هائی که از خدا داده شده است، مانند "احد" یعنی یگانه (خدائی جز او نیست) و "اجبار" یعنی توانگر و "متکبر" یعنی بسیار بزرگ و "خالق" یعنی آفریننده و "متین" یعنی پاینده و "قادر" یعنی توانا و...، چطور می توان پذیرفت که خدائی با این همه بزرگی و توان و... با موجوداتی که خود آفریده گار آن ها است، یا موجوداتی ساخته دست مخلوقات خود، حسادت بورزد و یا از آن ها ترس یا هراس داشته باشد؟

من، کاملاً و بدون هیچ تردیدی، باور دارم که این سخنان، سخنان خدا نیست، بلکه سخنان انسان های است که خود شان نگران از دست دادن موقعیت و موقف خویش بودند یا هستند و نمی خواستند یا نمی خواهند ثروت و موقعیت و امتیازاتی را که غالباً به نام خدا و دین به دست آورده بودند یا آورده اند از دست بدهند.

و چه راهی بهتر از آن که مردم را از موجودی خشمگین و حسود و باغیرت و انسان گونه ای که مخلوق فکر خود آن هاست، بترسانند و از این راه به امتداد راهی که برای سوء استفاده خویش و پیروان خویش باز نموده اند، برای همیشه اصرار ورزیده استمرار بخشند.

و اما در باب "غیرت" که معنی حساس بودن را دارا می باشد و از خودخواهی ها یا دلبستگی های مفرط شخص به شخص یا شیء ناشی می شود، باید گفت که چنین خصیصه ای تنها و تنها در طبیعت انسان که در چمبره نفس اماره (نفس شیطانی) گرفتار آمده است می تواند، وجود داشته باشد.

این انسان است که مثلاً غیرت ناموسی دارد، در حالی که خدا را آنگونه که در قرآن آمده است نه زنی است و نه فرزند و پدر و مادری و نه... و نه دینی که در نگهداری آن غیرت دینی نشان بدهد و حساس باشد. دین اسلام را، طوری که در قرآن آمده است، برای مسلمانان تکمیل و انتخاب نموده است، نه برای خودش!

معنی غیرت دینی آنست که انسان مسلمان نسبت به دین اسلام اهمیت خاصی قائل باشد، در حدی که حاضر باشد به خاطر دین هم خود خطر کند و هم دیگران را به خطر مواجه سازد و در چشم و همچشمی و رقابت با سائر ادیان، هیچ گذشت و مدارائی از خود نشان ندهد.

غیرت یعنی حساسیتی که از امیال و خواسته های نفسانی انسان سرچشمه می گیرد و انسان حاضر است برای تحفظ آن از هر وسیله ای، ولو خشونت آمیز ترین وسایلی، استفاده کند.

آیا الوهیت یا خدائی خدا را، آن طور که دینداران از خدا تعریف می کنند، چیزی است که تهدید کند؟ یا خدا رقیبی در برابر خود دارد که خدائی او را به نبرد فرا خوانده زیر سؤال ببرد؟ این تصور تنها در صورتی پیدا می شود، و قابل قبول می باشد که خدا مانند انسان، با همه صفات انسانی، پنداشته شود.

اگر تجسم چنین خدائی انسان واری برای انسان محال است، پس صفت غیرت هم، همچنان صفت حسادت، باید برای او صفتی ساخته و پرداخته انسان باشد - دور از شأن او، بر طبق تعالیم دینی.

این گونه تناقضات و این گونه حرف هائی که به واکاوی ضرورت دارند و افسانه های، مانند کشتی گرفتن خدا با یعقوب، به پیامبری رسیدن یعقوب از راه خدعه، قصد کشتن موسی از جانب خدا برای این که موسی ختنه نشده بود، باوجودی که خدا قبل از تفویض رسالت به وی از این موضوع اطلاع داشته است، و صد ها افسانه و حکایت و قصه دیگر که با هیچ تلاش و توجیهی نمی توان آن ها را قبول کرد، در ادیان زیاد است.

بیانید به یکی از ادیان دیگری که پر از این حکایت های عجیب و غریب است و دوستان ایرانی ما باوجود این که این دین شباهت های بسیار زیادی با سائر ادیان دارد و سائر ادیان را تخطئه می کنند، آن را دین به حق می دانند، در این جا مورد ارزیابی قرار بدهیم و ببینیم که نه یک یا دو و سه دین، که تمام ادیان پر از حرف های است که انسان از شنیدن آن ها به اصطلاح "شاخ در می آورد".

این دین، دین زرتشت است. قبل از این که به توضیح بیشتر در مورد دین زرتشت بپردازم، باید عرض کنم که اگر تنها به خاطر "پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک" که در دین زرتشت بدان توصیه شده است، این دین را برترین دین بدانیم، باید به یاد داشته باشیم که تنها وجود یک عبارت یا جمله نمی تواند دلیل برتری یک دین نسبت به دین دیگر گردد؛ زیرا که در هیچ یک از ادیان بشری نیست که عبارت یا جمله ای را به مثابه یک بیان اخلاقی، انسانی و عالی نیابیم.

در مسیحیت آمده است که "همسایه ات را دوست بدار". در تورات آمده است که "پدر و مادر خود را احترام نما، قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، بر همسایه خود شهادت دروغ مده، به خانه همسایه خود طمع موز، به زن همسایه ات به غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هر چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مکن". در اسلام هم حدیثی از پیامبر است که گفته است: "من تنها برانگیخته شده ام تا اخلاق بزرگوارانه را به کمال برسانم." یا مقوله " نیکی به دیگری نیکی به خود است" و...

منظور از این اشاره این است که اگر یک سخن را بگیریم و متباقی همه حرف های قابل بحث در ادیان را بگذاریم، کاری نکرده ایم که بر وفق انتظار از یک پژوهشگر درست کردار امانت دار نموده باشیم. کار محقق آن است که در جست و جوی حقیقت باشد، نه این که من غیر حق جهد ناپسند کند و بافتن مهملات عقل خود را نهایت عقل ها بخواند و فرزند خود را لطیف الاعتدال ترین و بدیع الجمال ترین و صاحب کمال ترین فرزندان دنیا بداند.

۲۰۱۴/۰۲/۱۸

ادامه دارد